

مقاومت در آستانه مرز، الگویی برای تحلیل فتوحات اعراب مسلمان در ایران

مجید حاجی بابایی*

چکیده

فتح ایران از سوی اعراب مسلمان یکی از مهم‌ترین تحولات تاریخ ایران است. ایران در طول دو دهه کاملاً تسخیر شد و استقلال کشور از بین رفت و دولت ساسانی سقوط کرد. هنوز پرسش‌های بسیاری درباره‌ی این سقوط و دلایل و چگونگی آن وجود دارد. در این نوشتار تلاش می‌شود الگویی نوین برای تحلیل روند فتوح ارائه گردد روش این پژوهش کتابخانه‌ای و بر اساس منابع اصلی فتوح در ایران است. پرسش اصلی این است که آیا فتوحات در ایران از الگوی خاصی پیروی نموده و قابلیت ارائه در قالب یک نظریه دارد؟ پرسش فرعی هم ناظر به چگونگی فتح شهرها است. آیا بیش‌تر به جنگ بوده است یا به صلح؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه این نوشتار شکل می‌گیرد. ایران به هشت منطقه تقسیم می‌شود. در مرزهای این مناطق شاهد بیش‌ترین مقاومت نظامیان ایرانی هستیم و از آن با نام مقاومت در آستانه مرز یاد می‌کنیم. با شکسته شدن مرز پیش‌روی اعراب مسلمان با سرعت بیش‌تر و جنگ کم‌تر انجام می‌شود. نتیجه آن‌که درگیری‌ها بیش‌تر از سوی نظامیان است و عموم مردم کم‌تر در صحنه‌های جنگ حضور دارند. فهم سرعت و چگونگی فتوح اعراب مسلمان در ایران تابعی از فهم این الگو است. کلیدواژه‌ها: فتوحات، اعراب مسلمان، ایران، مرز، مقاومت، صلح.

مقدمه

سقوط دولت ساسانی و فتح ایران به دست اعراب مسلمان یکی از شگفتی‌های بزرگ تاریخ است؛ چرا که دولت ساسانی به عنوان قدرت برتر زمانه‌ی خویش مغلوب ملتی شد که در گذشته‌ی تاریخی از جایگاه و اعتبار چندانی برخوردار نبود. در منابع متقدم مسأله فتوحات در ایران به صورت روایی و نقلی مطرح شده و مورخان تلاشی برای درک به هم پیوسته که مبتنی بر شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باشد، نداشتند؛ بلکه روند پیشروی‌های اعراب در هر سرزمینی را با ضبط جزئیات بیان کرده‌اند، این رویکرد تا همین اواخر حاکم بود. در نیم‌قرن گذشته نیز که تاریخ‌نگاری در ایران دچار تحولات جدی شده است نگرش‌های تحلیلی متفاوتی در این حوزه دیده می‌شود. بیشتر این تحلیل‌ها به اوضاع جامعه ایران در آستانه سقوط پرداخته و نوعی اشتراک نظر و رویکرد به وجود آمده است، اما باز هم روند فتوح در ارتباط با وضعیت جامعه در قالب یک الگو ارائه نشده است.

در این نوشتار تلاش ما بر این است که متون فتوح براساس طرحی روشمند بازخوانی گردد و از درون آن منطق فتح و تحول در ایران استخراج گردد. این نگرش واجد برخی عناصر نوین و جدید است و در عین حال از نگرش‌های موجود در فتوح نیز استفاده شده است و همین مسأله شاید بتواند تازگی خاصی به این نوشتار ببخشد و به نوعی آن را از سایر نوشته‌ها درباره‌ی فتوح در ایران متمایز نماید. برای ورود به این مسأله نخستین پرسش‌هایی که به ذهن می‌رسد این است که آیا ایرانیان هیچ مقاومتی در برابر مهاجمان انجام داده‌اند؟ آیا واکنش مردم در مناطق مختلف یکسان بوده است یا تفاوت‌هایی داشته است؟ در چه نقاطی این مقاومت و درگیری جلوه و نمود بیش‌تری داشت؟ مجموعه این پرسش‌ها برای این است که ما بتوانیم درک درست، عمیق و مطابق با واقع از ذهنیت، باور و عملکرد مردم در زمان فتوحات در ایران داشته باشیم. بدون نفوذ در ذهنیت جامعه آن روزگار فهم کنش‌ها، عملکردها و باورهای مردم و تغییراتی که در آن‌ها به وجود آمده است امکان‌ناپذیر است. اگر به این پرسش‌ها پاسخ دهیم فرضیه این نوشتار شکل می‌گیرد که عبارت است از «تقسیم‌بندی ایران به هشت منطقه» که هر یک از این مناطق دروازه‌ای برای ورود دارد و به نوعی مرزی نانوشته، اما واقعی بین این مناطق شکل گرفته بود. این مسأله نیز فرضیه بنیادی و اصلی نوشتار است؛ یعنی در روند فتوح در ایران ما شاهد نوعی مقاومت در آستانه ورود به هر منطقه هستیم. بعد از فرو ریختن این مقاومت ادامه

پیش‌روی در آن منطقه آسان‌تر می‌شود و درگیری و برخورد کم‌تر می‌گردد. برای تحلیل و تبیین این فرضیه پرسش‌های بالا به ما کمک فراوانی می‌کند، زیرا اینکه کدام نیروها مقاومت می‌کنند، مردم چگونه با مهاجمان برخورد می‌کنند، و سایر پرسش‌ها می‌تواند درک دقیق‌تری از مسأله فتوح در ایران را ارائه نماید.

تقسیم‌بندی هشت‌گانه ایران

برای ورود به بحث ابتدا تقسیم‌بندی خود از سرزمین ایران به لحاظ جغرافیایی و ویژگی هر یک از آن‌ها را مختصراً بیان می‌کنیم. سپس به چگونگی فتح این مناطق و مسائل مرتبط با آن می‌پردازیم. همچنان که پیدا است عمده تفاوت تحلیل ما در این نوشتار با سایر نوشته‌های موجود پیرامون این موضوع، یعنی منطقه‌ای کردن روند فتوح مبتنی بر فرضیه‌ی مقاومت در آستانه‌ی مرز یا ورود به مناطق است.

هر چند اطلاع دقیقی از تقسیم‌بندی‌های داخلی ایران در عصر ساسانی نداریم و شناخت ما بر اساس اطلاعات باقی‌مانده از تقسیم‌بندی‌های اواخر دوران ساسانی و تقسیم کشور به چهار کسک است (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۱). اما آنچه که مسلم است با فتح ایران تقسیم‌بندی مناطق دچار دگرگونی اساسی نشد و به همان شکل سابق ادامه یافت. از روایات به جای مانده می‌توان فهمید تعصب نسبت به تقسیم‌بندی وجود داشته است و به نوعی به لحاظ ذهنی و هویتی تثبیت شده بود. چنانچه دسیی منطقه‌ای بین ری و همدان بود که به دو قسمت تقسیم می‌شد. برخی از مردمان آن را رازی و نیمی دیگر را همدانی می‌گفتند. این تقسیم‌بندی وجود داشت تا اینکه ابو مالک نامی این دو را یکی کرد و به قزوین متصل نمود. احتمالاً این مسأله باعث ناراحتی مردم گردید. چنانچه به جای ابو مالک به او ابو هالک می‌گفتند. یعنی می‌گفتند وی دسیی را هلاک کرده و از میان برده است (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۲۴). مجموعه‌ی قرائن نشان می‌دهد که تقسیم‌بندی جغرافیایی و استانی ایران به دلیل قدمت و سابقه‌ی تاریخی که داشت در ذهن و ضمیر مردم جا گرفته بود و لذا تغییر تقسیمات جغرافیایی چندان آسان به نظر نمی‌رسید. لذا انتخاب حاکم برای ولایت‌های مختلف تابعی از تقسیم‌بندی‌های دوران ساسانی است. البته برخی تغییرات مثل انضمام برخی مناطق ایران به امیر یکی از دو شهر بصره یا کوفه را شاهد هستیم (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۴۸). برای اینکه فتوح بر اساس این تقسیم‌بندی تحلیل شود هشت منطقه برخورد و مقاومت در فرآیند فتوح در نظر گرفته شده است.

نخست منطقه سواد سپس جبال که در بر گیرنده‌ی همدان، ری، اصفهان، قم و کاشان بوده است. منطقه طبرستان و دیلمستان سپس خراسان و آذربایجان، فارس و خوزستان و نهایتاً کرمان و سیستان این تقسیم‌بندی هشتگانه را در بر می‌گیرند. هر کدام از این ولایات دارای امیر و والی جداگانه‌ای بودند. البته در منطقه‌ای مانند جبال بعضاً با امیر واحد روبه‌رو نیستیم و هر یک از شهرهای بزرگ مانند همدان و اصفهان دارای حاکم و والی جداگانه بودند؛ ولی در این حال به نوعی از وحدت برخوردار بود و به دلیل اشتراکات و فرار گرفتن در یک محدوده‌ی جغرافیایی خاص تحولات آن‌ها از یک منطق برخوردار بوده است. این تقسیم‌بندی مبنای ورود به شیوه‌ی تحلیل و تبیین تحولات ایران براساس فرضیه‌ی اصلی این نوشتار است.

فتح سواد در پیچه فتح ایران

نخسین منطقه‌ای که در جریان فتوح مورد توجه اعراب قرار گرفت منطقه سواد بود. دلیل توجه مسلمانان به این منطقه نیز متنوع و گوناگون است. اعراب برنامه‌ای از پیش اندیشه شده برای فتح ایران نداشتند؛ زیرا هنوز شوکت و عظمت ایران در دل و جان اعراب وجود داشت و آنان خود را آن‌قدر توانمند نمی‌دانستند که به ایران حمله کنند (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۱۰۵). در جریان سرکوب اهل رده خالد بن ولید به مرز ایران و منطقه‌ی سواد رسید (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۲۷). جایی که پیش‌تر اعراب نشانه‌هایی از سقوط دولت ساسانی را دریافته بودند و در نبرد ذوقار موفق به غلبه بر ایرانیان شده بودند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۱/ ۵۴۳). ورود خالد بن ولید به این منطقه در کنار مثنی بن حارثه آغاز روند فتوح در ایران است. منطقه سواد نامی است که اعراب به آن دادند. مسعودی می‌گوید این منطقه سرگل ایران شهر است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۷) و بنا به گفته‌ی یاقوت حموی ایرانیان به آن «دل ایران شهر» می‌گفتند (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳/ ۲۳۷).

نکته‌ای که درباب حیره جلب توجه می‌کند، نفوذ سریع اعراب در این منطقه است، البته درگیری‌هایی بین سپاه ایران با اعراب مسلمان به وقوع پیوست؛ اما به دلیل ترکیب جمعیتی که متشکل از مسیحیان و زرتشتیان و اعراب منطقه‌ی حیره بود، یک مقاومت همه‌جانبه و تمام عیار شکل نگرفت و گزارشات موجود تنها نشان دهنده‌ی درگیری‌های نظامی و نه مقاومت مردمی در برابر مهاجمان است. همچنان که دیگران بسیار گفته‌اند جامعه‌ی ساسانی به لحاظ سیاسی، اقتصادی و مذهبی دچار فروپاشی شده بود و دیگر

آن یکپارچگی و انسجام همیشگی را نداشت؛ لذا هر منطقه جداگانه در برابر مهاجمان مقاومت می‌کرد و به هیچ عنوان روحیه جمعی برای مقاومت وجود نداشت، اما به نظر می‌رسد فراتر از این ما با یک شرایط روانی خاص نیز روبه‌رو هستیم که در تحقیقات به آن اشاره نشده است. آن شکل‌گیری نوعی تقدیرگرایی در میان ایرانیان در اواخر عهد ساسانی است. این تقدیرگرایی نهضت همه جانبه و فراگیری بوده است و مجموعه حوادث مختلف این باور را در مردم به وجود آورده بود که به زودی دولت ساسانی به پایان می‌رسد. حتی روایت‌هایی وجود دارد که این خواب‌ها را برای یزدگرد هم ذکر می‌کند. «...بخواب اندر چنان دیدم که جدم کسری با محمد به یک جا همی خصومت کنند پیش خدای عزوجل، گوید ای محمد، بهل تا فرزندان مرا ملک تمام شود. محمد علیه السلام گفتا: صد سال ملک شما را باد. گفتا: افزون کن. گفت: صد و ده سال. گفتا: افزون کن. گفت: صد و بیست سال. گفتا: افزون، شما مرا بیدار کردید، و اگر نکردی بدانستی که ملک من چند مانده است...» (بلعمی، ۱۳۷۳: ۵۳۵/۳). ممکن است این داستان‌ها واقعی نباشد، اما تا حدودی وضعیت جامعه ایران را نشان می‌دهد.

در نمونه‌ای دیگر بلاذری در این باره چنین می‌گوید: «جماعتی از اهل علم مرا گفتند که پارسیان از زوال پادشاهی خویش سخن می‌گفتند و زلزله‌ها و طوفان‌هایی را که رخ می‌داد، نشانه‌های آن می‌دانستند» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۱۳). این گفته‌ی بلاذری نشان می‌دهد که مردم وقایع طبیعی را نیز نشانه‌های زوال و سستی دولت ساسانی می‌دانستند. اگر بخواهیم این نگرش را با بنیان‌های مادی و واقعی جامعه بسنجیم اوضاع بحرانی جامعه‌ی ساسانی در آستانه حمله‌ی اعراب مسلمان را داریم. نمونه‌ای از آن طغیان‌های ویران‌گر دجله و فرات و نارضایتی مردم از حکومت است. در این منطقه دولت همواره می‌بایست زه‌کشی و کانال‌کشی مداوم انجام دهد و مانع از شکل‌گیری مرداب و به تعبیر عربی «بطیحه» گردد. روایت‌های تاریخی نشان می‌دهد از زمان خسرو پرویز شکاف‌های عظیمی پدیدار شد و کسری از مسدود کردن آن عاجز ماند و نهرها فیضان کرد. در نتیجه بطیحه‌ها پدید گشت (همان، ۴۱۶). بسیاری از عمارت‌ها و کشتزارها از میان رفت و کسری نیز از عهده‌ی کار بر نیامد. «به گفته‌ی ای ۴۰ تن از سدسازان را در یک روز در کنار یکی از آن شکاف‌ها به دار آویخت» (همان، ۴۱۵). منطقه‌ی سواد نیز همچنان که به درستی نام دل ایرانشهر را داشت مرکز اصلی داد و ستد اقتصادی، فرهنگی و فکری به شمار می‌آمد؛ لذا بیش از هر جای دیگر مستعد شورش و قیام علیه دولت مرکزی بود و

این از بختیاری اعراب مسلمان بود که نخستین ایالتی که وارد شدند منطقه بحران زده سواد یا «دل ایران شهر» بود.

اگر این نکات را بپذیریم و یک بار دیگر روایت‌های موجود از جنگ‌های این منطقه را بازخوانی کنیم نخست شاهد مقاومت و درگیری نیروهای نظامی در این منطقه هستیم؛ اما این مقاومت‌ها پراکنده و همراه با ترس بود. چنان‌که در نبرد ابله که از نخستین درگیری‌های خالد در منطقه سواد است، او خطاب به لشگریان خود می‌گوید: «به ایشان یورش برید و من در آنان سیمای جماعتی را می‌بینم که خداوند بر دل‌هایشان ترس افکنده» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۴۶). سپس خالد به خربیه رفت، جایی که پادگان و انبار مهمات (مسلحه) ایرانیان بود و آن‌جا را نیز فتح کرد. آغاز این فتوح با مقاومت و در کنار آن سرکوب شدید از سوی اعراب همراه بود؛ برای نمونه درباره عین‌التمر در سواد چنین می‌خوانیم: خالد مردم عین‌التمر را محاصره کرد و آنان را بدون این‌که امان دهد مجبور به تسلیم شدن کرد مردان را گردن زد و زنان و کودکان را اسیر گرفت، از جمله این اسیران پدر محمد بن سیرین و حمران بن ابان آزاد کرده عثمان بن عفان هستند، خالد هلال بن عقبه را که از اعراب و مرزبان آن پادگان بود کشت و جسدش را بر دار آویخت او از قبیله نمر بن قاسط بود. خالد به قبیله‌ای که از بنی نمر و تغلب بودند هجوم برد گروهی از ایشان را کشت و اموال گروهی را به غنیمت گرفت و خود را به شام رساند (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۴۳). خالد بعد از این فتوحات سوید بن قطبه را بر مناطق مفتوحه حاکم کرد و به او گفت: «ما این عجمان را در ناحیه تو چنان بکوبیم که ذلیل و منقاد تو شوند» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۴۶). این مناطق خصلتی عربی-پارسی داشت و ترکیب جمعیتی آن تحت تأثیر دولت حیره قرار داشت؛ اما حاکمان آن‌ها از ایرانیان بود؛ به همین دلیل خیلی سریع فتح شد و بسیاری از مناطق هم چون الیس، هرمز جرد، زندورد به شرط اینکه «جاسوس و راهنما و کمک مسلمانان در قبال پارسیان باشند» (همان، ۳۴۷) به صلح گشوده شدند. در محل تلاقی رودخانه‌ها نیز آذابه فرمانده مسلحه‌های کسری در نقاط مرزی میان ملک وی و اعراب در نبردی کوتاه مدت شکست خورد. به این ترتیب اعراب به انبار تسلیحات ایرانیان در این منطقه غلبه کردند و توانستند قدرت خود را به لحاظ نظامی نیز افزون کنند. با این فتوح اعراب به سوی حیره رفتند و با صلح با مردمان آن در گرفتن مال و دنیا نخستین مال را از عراق به مدینه فرستادند. این اقدامات در سال ۵۱۲ ق. رخ داد. ابن اثیر می‌گوید: دهقانان منتظر بودند که خالد با اهل حیره چه معامله کند، چون

با آن‌ها صلح کرد و کارها بسامان رسید دهقانان از هر ناحیه سوی او رهسپار شدند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۶/۸).

آنچه که تا بدین جا گفته شد نشان‌دهنده نوعی مقاومت از سوی نظامیان و در عین حال انجام صلح در مناطق گوناگون است. در زمان ابوبکر فتوحات در این منطقه محدود و مقاومت‌ها نیز پراکنده بود؛ چرا که هنوز اعراب در مناطقی جولان می‌دادند که ترکیب جمعیتی آن مخلوطی از اعراب و ایرانیان زرتشتی یا مسیحی بود. از سوی دیگر هنوز برنامه‌ای مدون و مشخص برای فتح ایران در نظر گرفته نشده و اعراب مهاجم در حال تجربه کردن جنگ و شیوه‌های آن در ایران هستند؛ اما همین مقاومت‌ها نیز جنبه‌های نظامی داشت و از سوی سرداران و حاکمان به ویژه در مناطقی که مسلحه، یعنی پادگان و انبار نظامی ساسانیان قرار داشت، انجام شده است. به هر حال این روند نشان دهنده‌ی درستی فرضیه ما مبنی بر وجود مقاومت در مرزهای ورودی در ایالات و در این جا سواد است. در کنار فتح منطقه همجوار سواد یعنی حیره نبردهای جدی برای فتح سواد با جنگ پل (جسر) آغاز می‌شود و روند اصلی فتوح را باید از این زمان در نظر گرفت. چراکه همان طور که گفتیم مناطق پیش گفته هنوز چندان در قلمرو تاریخی ایران نبودند و مناطق سرحدی بین ایران و اعراب به شمار می‌آمدند. بعد از استقرار اعراب در مناطق یاد شده، آنان آماده ورود به دل ایرانشهر گردیدند و انگیزه و برنامه لازم نیز در نزد آنان به وجود آمد. شاهد آن نیز این است که هنگامی که عمر به خلافت رسید با کنار گذاشتن بازیگران سنتی در منطقه عراق، ابو عبیده ثقفی را مامور فتوح در ایران کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۸۴/۴). ایرانیان نیز که تا این زمان حضور اعراب را جدی نمی‌گرفتند. اینک حضور آنان را حس کرده و آن را به عنوان خطر جدی تلقی کرده و آماده رویارویی گردیدند.

از این زمان نبردهای تمام عیار بین نظامیان ایران و اعراب مسلمان در گرفت. نبردهایی که مهم‌ترین آن‌ها عبارت از نبرد پل، مهران (نبرد نخيله) و سپس نبرد قادسیه، نبرد جلولاء و نبرد نهاوند است. در همین زمان شهرهای متعددی توسط اعراب فتح شد. آنچه که مسلم است این است که بعد از نبردهای نظامیان با اعراب بسیاری از شهرها بدون مقاومت و با صلح براساس مواردی مشخص و تقریباً تکراری فتح شدند و مردم پشت نظامیان ساسانی را خالی کرده و تنها نظاره گر نبرد بودند. برای فهم بهتر این نبردها و نوع واکنش مردم اشاره‌ای به روایت‌های آمده در بستر تاریخی و سیاسی آن‌ها می‌تواند فهم و درکی را که به دنبال آن هستیم، بهتر و عمیق‌تر نماید.

نبرد جسر یا پل نخستین انگیزه‌های مقاومت را نشان می‌دهد؛ اما به خوبی بازگوکننده شرایط سپاهیان ایران در آن ایام است. چرا که آنان به این پیروزی قناعت کرده در صد اخراج اعراب مهاجم از مناطق متصرفی برنیامدند. این مسأله نشان‌دهنده بحران‌های داخلی در حکومت ساسانی از یک سو و فقدان انگیزه‌های لازم از سوی دیگر است. این واقعه در روز شنبه آخر رمضان سال ۱۳ رخ داد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۶۰) مثنی بن حارثه چون گذشته در این منطقه باقی ماند، اما توانایی بسیج مردم برای جهاد را نداشت. عمر نیز یک سالی سخن از عراق به میان نیاورد تا این که جریر بن عبدالله فرماندهی سپاه مسلمانان را به شرط در اختیار گرفتن ۱/۴ از غنایم پذیرفت (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۶۸/۱).

در این دوران در خاندان ساسانی کشمکش‌های جدی وجود داشت. در این سال شیرویه کشته شد و پوران دخت به جای او بر تخت سلطنت نشست. در بین‌النهرین بیماری طاعون شیوع یافت و هزاران تن از اهالی را کشت. در برخی از مناطق شمار قربانیان به ۱/۳ و حتی به نیمی از مردم رسید. در گرماگرم شیوع این بیماری نیز بسیاری از بزرگان جان سپردند. خود شاهنشاه نیز به همین سرنوشت دچار شد. دوران شاهنشاهی شیرویه ۸ ماه بود (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۳۳/۲؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۰۸). با مرگ شیرویه پسرش اردشیر قدرت را در دست گرفت. سپس شهباز با قتل اردشیر خود قدرت را در دست گرفت، او نیز ۴۰ روز حکومت کرد. سپس ایران‌دخت به دلیل نبود مردی در خاندان شاهی قدرت را به دست گرفت، او نیز یک سال و چهار ماه حکومت کرد. تا یک سال بعد از آن اوضاع حکومت بهم ریخت و نام شاهنشاهی چون آذرمیدخت، پیروز گشنسب پده به میان آمده است. نهایتاً یزدگرد سوم در سال ۶۳۲ یا آغاز سال ۶۳۳ بر تخت شاهنشاهی نشست. این دقیقاً همزمان با آغاز سال ۱۴ ه.ق و از سرگیری جنگ اعراب مسلمان با ایرانیان در منطقه حیره است (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۱۴/۱).

با از سرگیری جنگ‌ها از سوی جریر بن عبدالله بجلی در منطقه عراق نظامیان ایرانی دوباره پرده‌ای از مقاومت را به نمایش گذاشتند. مهران بن مهربنداد با ۱۲۰۰۰ سپاه آماده مصاف شد؛ اما کاری از پیش نبرد و نهایتاً کشته شد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۴۴)؛ اما با این شکست باز ایرانیان دست به کار شدند. نیروهای جمع‌آوری شده این بار نیز به فرماندهی فردی از اهالی همدان به نام رستم بودند. این نشان‌دهنده این است که سپاه بیشتر از ولایت هم‌جوار سواد یعنی آن‌جایی که در منابع اسلامی به منطقه جبال معروف است، به جنگ با اعراب آورده شدند؛ زیرا که مقصد بعدی اعراب این ایالت بود. رستم در منطقه

ی قادسیه اردو زد و با لشگریان فراوان آماده جنگ با اعراب شد. مسیر رسیدن رستم به قادسیه بسیار با کندی و آرامی همراه بود. او منزل به منزل حرکت می‌کرد و انگیزه‌ای برای جنگیدن نداشت. سعد بن ابی وقاص، ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه از افراد شاخص سپاه مسلمانان بودند. مجموعه‌ی سخنان رد و بدل شده در میان نمایندگان مسلمانان و رستم نشان می‌دهد که گذر زمان انگیزه‌های ایرانیان برای جنگیدن را بسیار ضعیف کرده است. ایرانیان ابتدا گمان می‌کردند این اعراب برای معاش و آذوقه آمده‌اند؛ لذا رستم به آنان پیشنهاد می‌داد که با گرفتن مال و ثروت جنگ را ترک کنند؛ اما پاسخ مسلمانان به رستم نشان می‌داد که زمانه‌ای دیگر آمده است. حتی یعقوبی سخن از تمایل رستم به مسلمان شدن می‌گوید؛ اما پیوستگی و شرافت نظامی او اجازه‌ی این کار را به او نداد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۰/۲). وی در نهایت در میدان جنگ کشته شد. بلاذری روایتی را نقل می‌کند به خوبی وضعیت آشفته روحی سپاه ایرانیان را آشکار می‌کند. در این روایت «ابو رجاء فارسی از پدر خویش و او از جد وی مرا روایت کرد که گفت: من در نبرد قادسیه شرکت جستم و آن زمان مجوسی بودم. چون تازیان تیری سوی ما رها می‌کردند، می‌گفتم دوک دوک که مراد از آن مغازل است. آن دوک‌ها همچنان بر ما می‌بارید تا کارمان ساخته شد. گاهی یکی از مردان ما از کمان خود ناوکی رها می‌کرد و آن برجامه کسی آویزان می‌شد و از آن بیشتر کاری نمی‌کرد و زمانی می‌شد که تیری از تیرهای ایشان زره محکم و جوشن دولای مردان ما را می‌شکافت (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۷۰).

فروپاشی دولت ساسانی و شکاف‌های موجود در آن انگیزه‌های هر نوع جنگیدن را از بین می‌برد و ناچار مقاومتی که در هر مرحله از پیشروی اعراب انجام می‌شد، به شکستی سخت منجر می‌گشت و پس از آن مناطقی به صلح گشوده می‌شد تا باز شعله‌ای از مقاومت در جایی دیگر ایجاد شود. مقاومت بعدی در مداین و سپس جلولاء شکل گرفت، این دو نبرد آخرین مقاومت سازمان یافته در دل ایران‌شهر بود. از این زمان به بعد بسیاری از مناطق به صلح گشوده شدند و به نوعی کار فتح سواد به پایان رسید. به ویژه باید از نقش دهقانان یاد کنیم، که در این منطقه با انعقاد صلح علاوه بر حفظ موقعیت خویش، جان مردم شهر و روستای خود را نجات داده و با پرداخت خراجی معین دوران جدیدی را آغاز کردند. در منابع نام بسیاری از شهرها و مناطقی آمده است که به صلح گشوده شده‌اند. چنان‌که درباره‌ی مهرروز چنین شد: هم چنین درباره بند نجیم که اهل

آن به شرط پرداخت جزیه و خراج امان یافتند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۷۸) حتی برخی از این‌ها مسلمان شدند و جزیه از ایشان برداشته شد (همان، ۳۷۹).

فتح جبال

با پایان فتوح در دل ایرانشهر اعراب از نخستین درگاه و ورودیه ایران عبور کردند و به سوی مناطق مرکزی ایران حرکت کردند. بعد از مقاومت‌های اولیه در مرزهای دل ایرانشهر این منطقه کاملاً در اختیار اعراب مسلمان قرار گرفت. یزدگرد نیز به سمت همدان و سپس اصفهان گریخت. به این ترتیب اثرات حضور اعراب در ایران به نواحی داخلی ایران سرایت کرد. در این زمان جبال و دروازه ورودی آن همدان و فارس و خوزستان با دروازه ورودیش اهواز نقاط درگیری بین اعراب مسلمان و ایرانیان بود. مردم جبال که سقوط پایتخت و سرگردانی شاه را دیده بودند، تلاش‌هایی برای مقاومت از خود نشان دادند؛ به ویژه نظامیان و وابستگان به دولت ساسانی تلاش‌ها و تحرکات زاید الوصفی از خود نشان دادند و آماده جنگ با مهاجمان و ممانعت از ورود آنان به درون قلمرو ولایتشان شدند. شهر نهاوند به نوعی مرز بین دو ایالت دل ایرانشهر و جبال محسوب می‌شد؛ لذا انتظار می‌رفت تا مهم‌ترین مقاومت در برابر هجوم در این منطقه انجام شود. اعراب نیز تقریباً تمام مناطق مرزی جبال و سواد هم چون قرماسین، حلوان و سایر نقاط بدون جنگ و با صلح گشوده شده بودند. بر این قرار که از آنان دست بردارند و بر جان و مال امانشان دهند و هر که بخواهد بگریزد، کسی متعرض آن نشود (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۲۶). یزدگرد از میان مردمان جبال لشگری عظیم فراهم نمود و مردان شاه ذوالحاجب را فرمانده آنان کرد. لشگریان در نهاوند یعنی آستانه ورود به ایالت جبال اردو زدند. ایرانیان مصمم بودند تا با پیروزی خود در این نبرد به هر طریق ممکن مانع از ورود اعراب مسلمان به داخل ایالت شوند (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۲۳۷)؛ زیرا می‌دانستند ورود آنان خود آغاز پیش‌روی آسان و بدون درد سر به سراسر ایران است. به گونه‌ای که گفته می‌شود برخی از آنان خود را هر پنج تن یا ده تن به هم زنجیر کرده بودند، برای آنکه پا پس نهند و جانانه ایستادگی کنند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۲۸)؛ اما هیچ یک از این اقدامات کارگر نیفتاد و بعد از سه روز نبرد کار با شکست ایرانیان به پایان رسید. مردم نهاوند نیز مقاومت اندکی انجام دادند. نهایتاً دینار، حاکم نهاوند، نزد حذیفه که فرماندهی سپاه

مسلمانان را بر عهده داشت، رفته و با او صلح کرد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۶۸)، بر این قرار که خراج و جزیه دهند و مردم نهاروند بر اموال و دیوارها و منازل خویش ایمن باشند. بعد از این فتح ما فتح سایر نقاط جبال را داریم که به ترتیب به طریق زیر انجام شد؛ ابوموسی اشعری از نهاروند راهی دینور شد. پنج روز در آنجا بماند و تنها یک روز با وی جنگ کردند. آن‌گاه اهل دینور خراج و جزیه دادند و بر جان و مال و اولاد خویش امان خواستند. ابوموسی این خواسته را اجابت کرد و عامل خود را با چند تن از سواران بر آن بلد گمارد و به «ماسبذان» رفت. اهل ماسبذان با وی نجنگیدند و مردم «سیروان» با ابوموسی صلحی همانند صلح مردم دینور بستند و پرداخت خراج و جزیه به گردن نگرفتند. ابوموسی داماد خویش صائب بن اقرع ثقفی را به سیمره که مرکز هم‌جان قذف بود، فرستاد. او آن شهر را به صلح گرفت به این قرار که از ریختن خون و برده گرفتن و خواستن زرینه و سیمینه درگذرد و ایشان جزیه و خراج زمین بپردازند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۳۱). سایر مناطق جبال نیز بعد از اندک زدوخورد به صلح گشوده شدند. در سال بیست و سه جریر بن عبدالله بجلی را به همدان فرستاد و با مردم این شهر صلحی همانند صلح مردم نهاروند بست (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۵۴/۵). هر چند که مردم همدان دوباره شورش کردند؛ اما صلح دوباره برقرار شد، بر این قرار که خراج زمین و جزیه سرانه و ۱۰۰۰۰۰ درهم به وی دهند تا به مسلمانان دهد و در مقابل متعرض مال و حرمت اولاد ایشان نشود (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۳۶).

در همین سال فتح همدان، عمر، عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را عازم فتح اصفهان کرد. مرزبان این شهر فرد سالخورده‌ای بود که فادوسفان نامیده می‌شد. پس وی را محاصره کرد و به اهل شهر نامه نوشت و ایشان را از معاضدت وی بر حذر داشت؛ چون آن پیرمرد نافرمانی مردمان را نسبت به خویش دید، صلح کرد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۴۰). این روایت نشان می‌دهد که تا چه اندازه مردم پشت دولت را خالی کرده و از مهاجمان استقبال می‌نمودند. طبق معمول، صلح براساس پرداخت جزیه بود (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۵۴۴/۱). تقریباً می‌توان گفت که به غیر از شهر کاشان که به عنوه گشوده شد، سایر شهرهای جبال بعد از مقاومت اولیه در آستانه ورود به این ولایت به کم‌ترین جنگ و با صلح گشوده شدند.

خوزستان

هم‌زمان با جبال، منطقه دیگر که در کنار ایالت دل ایرانشهر وجود داشت و صحنه جنگ و درگیری اعراب مسلمان با مردم ایران گردید، مناطق جنوب و جنوب غربی ایران بودند که در برگیرنده مناطق فارس و خوزستان کنونی است. منطقه‌ی فارس با مرکزیت اصطخر و خوزستان با مرکزیت اهواز، دو نقطه‌ای است که مقاومت‌های اولیه در برابر مهاجمان شکل گرفت. اهواز نزدیک‌ترین شهر به بصره در جنوب ایران بود. فتح این نقطه از ایران نیز تابع همان قواعد فتوح در ایران است؛ یعنی ابتدا در نقاط مرزی مقاومت‌های اولیه و جدی شکل می‌گیرد و سپس آرام آرام روند جریان فتوح به سوی صلح و انعقاد قرارداد بین مهاجمان و بومیان پیش می‌رود. بومیان در زمین و کشت کار خویش باقی مانده و با پرداخت خراج و جزیه به زندگی خویش ادامه می‌دهند. اهواز در سال ۱۶ مورد توجه قرار گرفت (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۴۴)؛ دلیل آن این بود که هم‌مرزی این منطقه با سواد می‌توانست کار مسلمانان را دشوار کند؛ زیرا در صورت پیش‌روی در سواد ممکن بود اعراب از پشت سر مورد هجوم قرار گیرند، لذا عمر در نامه‌ای به مغیره بن شعبه با همان استدلال خواست که به فتح اهواز و کوره‌های آن پردازد. او نیز چنین کرد. بیروز، دهقان آن بلد، با مغیره جنگید؛ اما سپس به پرداخت مالی با او صلح کرد، پس از آن عهد خود بشکست. پس ابوموسی اشعری که بعد از مغیره از سوی عمر به ولایت بصره رسیده بود، به جنگ سوق الاهواز رفت، آنجا ره به عنوه بگشود و سپس نهر تیری را نیز با عنوه فتح کرد. وی خود به سال ۱۷ مباحثت این کار را بر عهده داشت (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۲۵). ابوموسی رستاق به رستاق و نهر به نهر را بگشود و عجمان از پیش روی وی می‌گریختند. وی به تمامی ارض اهواز به جز سوس و تستر و مناذر و رامهرمز غلبه کرد (همان، ۵۲۶). در چهار شهر فوق مقاومت‌های جدی در برابر اعراب صورت گرفت. شدیدترین این مقاومت‌ها از تستر گزارش شده است. هرمان در این شهر پناه گرفته بود و اعراب توانایی تسلط بر این شهر را نداشتند تا این‌که یکی از ایرانیان با گرفتن امان برای خویش و خانواده‌اش اعراب را از راهی فرعی وارد این شهر کرد (تاریخ قم، ۱۳۶۱: ۲۹۷). در جریان این فتوح، برخی سخنان گفته شده است که به خوبی می‌تواند ذهنیت جامعه آن روز ایران را نشان دهد. از هرمان نقل است که گفته تازیان را کسی بر کار ما هدایت نکرد جز یکی از خودمان که پیشرفت امور ایشان و برگشت روزگار ما را دریافته بود (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۳۱). در همین زمان طلایه‌دار سپاه یزدگرد به نام سیاه اسواری به سوی اهواز فرستاده شد؛ اما او هنگامی که ادبار یزدگرد و دولت ساسانی را دید به ابوموسی

پیام داد «همی خواهیم که به دین شما درآییم آئیم بر این قرار که همراهتان با عجمانی که خصم شمایند بجنگیم» (همان، ۵۲۰). این اسلام آوردن اسواران نماد خوبی از وضعیت ایرانیان و جنگجویان ایرانی است؛ چرا که آنان در رکاب یزدگرد قرار داشتند و فرار او از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر را مشاهده می‌کردند. پس طبیعی است که با وضعیتی که بر اردوی یزدگرد حاکم بود امید نجاتی وجود نداشت؛ پس به سپاه مسلمانان پیوست. پیوستن آنان به مسلمانان نقش زیادی در کاهش مقاومت‌ها داشت. چنانچه مردم شوش از طریق ایشان از کار یزدگرد و فرار وی با خبر شدند؛ لذا از ابو موسی طلب صلح کردند (همان، ۵۲۲). با گذر از این مقاومت‌ها و با توجه به تحلیلی که از وضعیت ذهنیت جامعه آن روز ارائه شد، ادامه‌ی فتوح در اهواز و سایر کوره‌های آن همانند سایر نقاط انجام شد. اکثریت شهرها و کوره‌ها با سرعت عمدتاً به صلح گشوده شد.

فارس و کرمان

بعد از تسلط اعراب بر سه ایالت مهم سواد، اهواز و جبال، ولایتی که از موقعیت راهبردی برخوردار بود و جهت تکمیل فتوحات می‌بایست مورد توجه قرار گیرد، ایالت فارس بود. از آن‌جا که فارس زادگاه سلسله‌های مهم ایران، هخامنشیان و ساسانیان، بود، دور از ذهن نیست توقع داشته باشیم مقاومت و ایستادگی ایرانیان در برابر مهاجمان بیش‌تر از سایر نقاط باشد؛ اما وقتی که به این ایالت نظر می‌افکنیم، روند فتح آن را خارج از چارچوب فتوح در سایر نواحی ایران نمی‌بینیم؛ به عبارت دیگر، بحران داخلی دولت ساسانی فراگیر و ریشه‌دار بود و تفاوت‌چندانی در بین مناطق وجود نداشت. عامه‌ی مردم از وضعیتی که در آن قرار داشتند، ناراضی بودند و نظم نوینی را جستجو می‌کردند. با این حال ممکن است در ایالت فارس اندکی مقاومت‌ها بیشتر باشد یا تغییرات ایدئولوژیک کم‌تر شکل گرفته باشد؛ ولی به طور کلی، بی‌شبهت و متفاوت از روند فتوح در ایران و فرضیه اساسی ما نیست. در جایی که مرز بین فارس و خوزستان (اهواز) از یک سو و جایی که مرز بین جبال و فارس است، مقاومت‌های جدی شکل گرفت؛ اما لازم به ذکر است که مقاومت‌های اصلی و جبهه‌ی اصلی در مرز اهواز و فارس صورت گرفت؛ یعنی اعراب که برای فتح فارس اقدام می‌کنند از سوی بصره و جنوب ایران به این سامان وارد شده‌اند، البته فارس در این دوران تا کناره‌های دریای فارس امتداد داشت. لذا یک جبهه دیگر که در این منطقه وجود داشت از سوی دریا گشوده شده بود. بلاذری

روایت آغاز فتوح در فارس را چنین بیان می‌کند: «علاء بن حضرمی که عامل عمر بن خطاب بر بحرین بود، هرثمه بن عرفجه بارقی از قوم ازد را گسیل داشت و او جزیره‌ای را در دریا نزدیک فارس بگشود. سپس عمر به علاء بنوشت تا وی را به یاری عتبۀ بن فرقد سلمی فرستد و او چنان کرد. هنگامی که عمر، عثمان بن ابی العاصی ثقفی را بر بحرین و عمان گمارد، وی آن دو ناحیه را مقهور ساخت و اهل آن‌ها را به نظم و اطاعت درآورد، و آن‌گاه برادر خویش حکم بن ابی العاصی را با سپاهی عظیم از طوایف عبد قیس و ازد و تمیم و بنو ناحیه و دیگران، از راه دریا به فارس فرستاد و او جزیره ابر کاوان را بگشود و سپس به توج رفت که جزء سرزمین اردشیر خره است و معنی اردشیر خره، شکوه اردشیر است، به روایت ابومخنف، عثمان بن ابی العاصی خود از دریا گذشت و به فارس رسید و در توج فرود آمد و آن را بگشود و در آن مساجد بساخت و آن بلد را خانه مسلمانان کرد و از طایفه عبد قیس و جز ایشان در آن‌جا سکونت داد» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۳۹). این روایت سرآغاز فتح فارس است. با سقوط توج، حاکم نظامی ایالت فارس بسیار ناراحت شد و با گردآوری سپاهی بسیار به سوی راه شهر از سرزمین شاپور نزدیک توج رفت. در گزارشات آمده اشاره‌ای به حضور غیر نظامیان در این نبرد نشده است؛ اما روایت‌های آمده در منابع نشان می‌دهد که تا چه اندازه همین نظامیان و لشگریان به لحاظ روحی شکست خورده بودند. امکان مقاومت و مبارزه از آنان سلب شده بود. روایت بلاذری از این واقعه چنین است: «حکم بن عاصی سوی وی شتافت و بر مقدمه سپاهش سوار بن همام عبدی قرار داشت. مصافی شدید در گرفت و در آن‌جا دره‌یی بود که شهرک مردی از سرداران خود را با گروهی بر آن گمارده و بفرموده بود تا هر فراری از یارانش که از آنجا بگذرد، او را بکشد. دلاوری از اسواران از جنگ روی بر تافت و به آن سوی رفت و آن مرد قصد کشتن وی کرد. او گفت: مرا مکش، ما با قومی منصور در حال جنگیم، خداوند با ایشان است. آنگاه سنگی را به زمین نهاد و به تیر بزد و آن را دو تکه کرد و گفت: این تیر را دیدی که سنگ را دو پاره کرد، به خدا که اگر به آنان می‌زدی خدشه‌یی بر ایشان وارد نمی‌کرد (همان، ۵۴۰). این روایت اگر بازخوانی و تحلیل گردد، بخش دیگری از شرایط جامعه‌ی آن روزگار ایران را به خوبی نشان می‌دهد. نخست اینکه شهرک فردی را گمارده است تا فراریان از جبهه را از میان بردارد. این نشان می‌دهد که او به ضعف روحی در لشگر خویش و فرار آنان آگاه بود و به خوبی شرایطی را که در آن قرار داشته، درک می‌کرده است؛ دوم اینکه پهلوانی از اسواران ایرانی از صحنه نبرد

عقب‌نشینی می‌کند؛ یعنی، نظامی که معمولاً وفادارترین نیروها به حاکمان بودند، در شرایط متزلزل قرار داشتند. در سایر مناطق نیز همین مسأله وجود دارد؛ یعنی، ایجاد تردید در دل پهلوانان و دلاوران لشکر ایران که همین مسأله عمق گسست و هم‌چنین یأس و ناامیدی در سپاهیان ایران را نشان می‌دهد؛ سوم اینکه همین پهلوان به مأموری که از سوی شهرک گمارده شده بود تا او و امثال او را بکشد، به وی می‌گوید: تیرهای ما اگر به سنگ اصابت کند، سنگ را می‌شکافد، اما در جنگ با مسلمانان به آن‌ها کارگر نیست، چرا که خداوند پشتیبان آنان است. این روایت دقیقاً شبیه روایتی است که پیش‌تر از ابورجا فارسی نقل کردیم. این‌که تیرها کارگر نبود قطع به یقین ارتباطی با معجزه و خواست خداوند به آن معنایی که دلاور ایرانی می‌گوید، ندارد؛ چرا که این جنگ‌ها مجموعه‌ای از شکست و پیروزی بود و اصولاً خود اعراب مسلمان چنین تصویری از خویش نداشتند، اینکه در برابر تیر قرار بگیرند و به آن‌ها اثر نکند. البته معتقد به یاری خداوند بودند؛ اما به همان معنایی که در روزگار ما نیز مسلمانان به کار می‌برند، لذا کندی شمشیر و بی‌اثری نیزه‌های ایرانیان به دلیل نداشتن انگیزه‌های لازم در نزد آنان بود؛ چرا که جنگیدن برای دفاع از وطن و مکتب نیازمند انگیزه‌های بسیار قوی است، حال آنکه در اواخر دولت ساسانی این پیوستگی به شدت گسسته شده بود و لذا مقاومت نیز بسیار شکننده و ضعیف بود. از سوی دیگر، این روایت همان ذهنیت تقدیرگرایی را که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، باز می‌نماید؛ یعنی، ایرانیان پایان کار دولت ساسانی را انتظار می‌کشیدند و هر اتفاقی را نشانه این پایان می‌دانستند، لذا خویش را از پیش بازنده و طرف مقابل را پیروز می‌پنداشتند.

این نخستین مقاومت فارس در برابر اعراب مهاجم بود که در سال ۱۹ رقم خورد. اگر بخواهیم به صورت تطبیقی مسأله را بررسی کنیم و تصویری از چگونگی فتوح ارائه کنیم، این نبرد نیز بعد از پایان فتح سواد و هم‌زمان با گشایش جبهه ی جبال و تثبیت موقعیت اعراب در اهواز آغاز شده است. بعد از این نبرد توجه به عنوان پایگاه اعراب در فارس انتخاب شد و از آنجا به جنگ می‌رفتند و سپس به همان جا باز می‌گشتند. آنچه که مسلم است این است که بعد از این نبرد اکثر شهرها و مناطق فارس به صلح گشوده شد، حتی در باب شهری مانند شیراز که مقام مذهبی آنان، هر بید مبادرت به انعقاد پیمان صلح کرد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۴۱). برخورد مسلمانان با مردم نیز مانند سایر نقاط بود؛ یعنی آنان بر جای خویش و کشت و زرع خود باقی نهادند و خراج و عشر بر آنان بستند. تنها

دو شهر اصطخر و جور در برابر اعراب مقاومت بسیاری کردند، هر چند که اصطخر در ابتدا امان می‌طلبند و صلح می‌کنند، اما با اجتماع اسواران و بزرگان نظامی و سیاسی ساسانی در این شهر که زادگاه و خاستگاه ساسانیان به شمار می‌رفت، پیمان و عهد اولیه را شکسته و در برابر اعراب مقاومت می‌کنند. اتفاقاً طولانی‌ترین مقاومت در این شهر و سپس شهر جور که احتمالاً همان گور باشد، صورت پذیرفت. این شهر نیز به نوعی خاستگاه ساسانی است. شاید این دو نمونه اثبات‌کننده این مسأله باشد که اگر پیوند عمیق، ایدئولوژیک و عاطفی وجود می‌داشت، اعراب به هیچ عنوان نمی‌توانستند با این سرعت و شتاب در مناطق مختلف ایران پیش‌روی کنند. نمونه این دو شهر الگوی خوبی از مقاومت ایدئولوژیک در برابر اعراب است، یعنی که در جایی که پیوستگی با حکومت و مذهب حاکم وجود داشته ایستادگی و مقاومت بسیار شدیدتر بوده است. البته در اینجا باید به مسأله پیوستگی به حکومت تأکید کنیم؛ چرا که در بسیاری از مناطق از جمله فارس مردم ذمی می‌شدند، یعنی مذهب خود را نگه می‌داشتند، اما به لحاظ سیاسی مهاجمان جدید را می‌پذیرفتند.

روایت دیگری که می‌تواند فضای تقدیرگرایانه حاکم بر این دوران را نشان دهد، سخنانی است که مردم اصطخر به موبد موبدان می‌گویند: یزگرد چند صباحی در اصطخر توقف می‌کند، اما از آنجا حرکت می‌کند و به کرمان می‌رود، مردم اصطخر با این تفکر تقدیرگرایانه کشمکش می‌بهم و رازآلود داشتند. از یک سو دل‌بسته ساسانیان بوده و از سوی دیگر شایعه‌ای که رواج پیدا کرده بود و منجمان فرافتادان طالع بخت ساسانیان و برآمدن طلعت بخت اعراب را دیده‌اند. مردم به نزد موبد موبدان رفتند و گفتند: «دانسته باشی که کار عرب رفعتی به کمال گرفت. نعوست از طالع ایشان زایل گشت و سعادت فلکی به طالع ایشان ناظر شد. تو دانسته‌ای که اصطخر به منزله دل است، اگر این شهر به دست ایشان افتد، نظام از ملک عجم برود» (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۲۵۷). مردم از موبدان می‌خواهند که با شاهک مشورت کند، شاهک با رجزخوانی و اظهار دلیری نیروی بسیاری برای مقابله با اعراب جمع کرد. با این حال روایت ابن اعثم نشان می‌دهد که اینان نیز علی‌رغم پیوستگی که با ساسانیان داشتند، ترسیده بودند و به محض شنیدن تکبیر اعراب طاقت نیاوردند و از یک‌دیگر متفرق شده و روی به هزیمت آوردند (همان، ۲۵۸، ۲۵۹). مجموعه این روایت‌ها، شرایط ذهنی و عینی جامعه آن روزگار ایران را نشان می‌دهد که چگونه ترس فراگیر و همگانی ایجاد شده بود و در کنار تقدیرگرایی و گسستی که از

نظام حاکم پدید آمده بود، زمینه را برای پیش روی مسلمانان فراهم کرد. کرمان نیز از این امر مستثنی نبود و به نوعی در آن روزگار ادامه ولایت پارس محسوب می شد هر چند که خود کرسی جداگانه‌ای به نام سیرجان داشت؛ اما به لحاظ جغرافیایی و سیاسی با ولایت پارس همدست و یکسان بود، لذا چون اصطخر سقوط کرد، مردم کرمان یزگرد را از شهر بیرون کرده و او با خفت و خواری به سوی سیستان رفت. داستان بیرون کردن او از کرمان خواندنی و درس آموز است (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۴۳). بسیاری از شهرهای کرمان نیز به صلح گشوده شد، هر چند مقاومت‌هایی نیز شکل گرفت؛ اما سقوط اصطخر و فارس انگیزه چندانی برای مقاومت باقی نگذاشته بود.

مجموعه آنچه تا بدین جا درباره فارس و کرمان گفته شد مشخص می‌سازد که مقاومت‌ها در نواحی داخلی بسیار پراکنده بود و اگر در جایی هم وجود داشت، کوتاه مدت بود. مهم‌ترین جنگ‌ها در هنگام ورود اعراب به داخل ایالت فارس شکل گرفت و پس از آن براساس همان منطقی که محور اصلی این نوشتار است، مقاومت رو به سستی و ضعف رفت و نهایتاً در دورترین نقطه‌ی ایالت فارس که کرمان باشد، حرمت شاه ساسانی شکسته شد و به شکل تحقیرآمیزی از کرمان بیرون رانده شد و سالی از این واقعه نگذشته بود که به شکل نمادین کشته شد. این وضعیت نشان می‌دهد که هر چه به پایان دوران نخست فتوح در ایران نزدیک می‌شویم، مقاومت‌ها کاهش می‌یابد و هم چنین مشروعیت دولت ساسانی کاملاً زایل می‌شود و باورهای تقدیرگرایانه‌ای که در جامعه میان مردم رواج یافته بود کاملاً حاکم می‌گردد.

آذربایجان

آذربایجان به عنوان زادگاه زرتشت، یکی از ایالت‌های مهم ساسانی به شمار می‌آمد. آتشکده‌های این منطقه به ویژه آتشکده آذرگشنسب در نزد زرتشتیان از قداست و جایگاه خاصی برخوردار بود با توجه به ساختار مذهبی این ایالت انتظار می‌رفت که مقاومت جدی در برابر اعراب مسلمان شکل گیرد؛ اما همچنان که پیش‌تر اشاره کردیم از آنجا که اعراب باقی ماندن در دین زرتشتی را پذیرفته بودند و با ایرانیان به مثابه کافران بی‌دین برخورد نمی‌کردند، انگیزه‌های مذهبی شور چندانی برای مقاومت بر نمی‌انگیخت و بیش‌تر اندیشه‌های میهن‌پرستانه و پیوستگی با حکومت بود که می‌توانست نوعی مقاومت را باعث شود. از آنجا که منطقه آذربایجان از نظر کشاورزی جایگاه ویژه‌ای داشت، وجود

خشکسالی و قحطی در سال‌های آخر حکومت ساسانی از یک سو و بستن خراج‌های سنگین به دلیل شکست‌های نظامی و تأمین مخارج عیش و نوش حکومتی، بار سنگینی بر دوش کشاورزان و توده‌ی مردم وارد کرده بود. احتمالاً نارضایتی در این بخش از ایران نیز بی‌شبهت به سایر بخش‌ها ایران نیست، از این رو در آذربایجان نیز هنگامی که اعراب از راه جبال به سوی این منطقه رفتند، برخوردها چندان سخت و خشن نبود، بلکه مردم باگرفتن امان و ماندن در زمین‌های خویش و ادامه کشت و زرع، پرداخت عشر و خراجی که بی‌تردید کم‌تر از دروان ساسانی بود. هم‌چنین گرفتن یک سلسله تضمین درباره حفظ عقاید و ویران نشدن آتشکده‌های خود و ادامه رقص و پایکوبی در جشن‌ها و اعیاد با سردار مسلمانان که حدیفه بود، صلح کردند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۵۷). در این‌جا نیز ما مقاومت نخستین را از سوی مرزبان و نظامیان می‌بینیم، اما این مقاومت نیز بسیار شکننده و ناپایدار است. این اقدامات احتمالاً در سال ۲۰ هجری قمری رخ داده است. زمانی که مغیره والی کوفه، حدیفه بن یمان را به ولایت‌عهدی آذربایجان منصوب کرد (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۲۹۱). اکثر شهرهای مهم آذربایجان به صلح گشوده شدند و تنها در شهر ارمینیه که زادگاه زرتشت به شمار می‌آید، مقاومت جدی شکل گرفته و اعراب با جنگی شدید بر آن استیلا یافتند (همان، ۲۹۰).

آذربایجان یکی از مناطقی است که بیش‌ترین امتیازات مذهبی به آنان داده شد. در این منطقه اعراب نخستین بار به شکلی گروهی و قبیله‌ای در آن‌جا اقامت کردند. چنانکه حسین بن عمر به نقل از واقدی گوید: «که چون تازیان در آذربایجان منزل گزیدند، عشایر عرب از شهرهای کوفه و بصره و شام به آن‌جا کوچ کردند و هر طایفه‌ای به آنچه توانست چیره شد. برخی از اینان نیز زمین‌های عجمان را بخریدند و قریه‌هایی به تازیان واگذار شد تا تحت حمایت ایشان باشند و اهل آن قرا خود مزارع آنان کشند» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۶۲). شاید همین وضعیت زیست مسالمت‌آمیز اعراب مسلمان در کنار مردم آذربایجان بود که باعث شد آذربایجان از نخستین مناطقی باشد که به دین اسلام گرویدند. چنان‌که هنگامی که علی بن ابی طالب اشعث را به آذربایجان ولایت داد، اکثر مردمان این دیار اسلام آورده بودند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱۱۰/۱).

خلاصه کلام آنچه از گزارشات منابع می‌توان برداشت کرد این است که سوی مقاومت نخستین که در آستانه ورود اعراب به مرزهای این ایالت شکل می‌گیرد، سایر مقاومت‌ها پراکنده است و شهرهای مهم به صلح گشوده می‌شوند. الا ارمینیه که خاستگاه

مذهبی دین زرتشت به حساب می‌آمد و مانند اصطخر که اهمیت سیاسی و سپس مذهبی داشت، در این شهر نیز مقاومت‌هایی انجام شد.

خراسان

خراسان آخرین ایالت ایران است که در دوره‌ی اول فتوح، به دست اعراب فتح می‌گردد. البته طبرستان هم هست، ولی باید حساب آن را از خراسان و دیگر نقاط ایران جدا کرد، چراکه طبرستان به دلیل موقعیت اقلیمی‌اش در این مقطع تاریخی فتح نشد. خراسان نیز به دلیل دوردست بودنش آخرین نقطه‌ای است که مورد توجه اعراب واقع شد. خراسان هم چنین آخرین پناهگاه یزدگرد به شمار می‌رفت؛ اما به نظر می‌رسد که پناهگاه خوبی برای یزدگرد نبود؛ چراکه در آنجا پایگاه و جایگاهی نداشت و سرانجام بعد از آوارگی و سرگردانی در آنجا به دست آسیابانی کشته شد. خراسان در تحلیل ما از جایگاه مهم دیگری هم برخوردار است؛ چون که یک سوی این سرزمین مرزهایی است که به خارج از قلمرو ایران منتهی می‌شود، درست مانند ارمنیه در آذربایجان که به نوعی کانون مقاومت بود، در اینجا نیز خراسان چنین وضعیتی دارد. خراسان ایالت بزرگ و پهناور به شمار می‌آمد. دو دروازه ورودین داشت، یکی از طبسین از مسیر کرمان و سیستان بود و دیگری نیشابور که از مسیر جبال می‌گذشت (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۰۲، ۲۰۳)، البته دوازه سوی هم وجود داشت که از طبرستان وارد می‌شد؛ اما در اینجا این مرز خروجی نیروهای مسلمان بود؛ چراکه آن‌ها بعد از فتح خراسان از این ناحیه وارد گرگان شده و قصد ورود به طبرستان را داشتند.

در این‌جا نیز همان وضعیت مرزی پیشین یعنی مقاومت در آستانه‌ی ورود در مقابل سپاه اعراب شکل گرفت. اما این مقاومت از سوی خراسان نبود، بلکه مردم طبرستان در برابر نیروهای مسلمان مقاومت می‌کردند. این مقاومت را می‌بایست در دو منطقه قهستان و نیشابور جستجو کنیم. براساس مدل ذهنی ما بعد از مقاومت در این نقطه ما با مقاومت کم‌تر و گشودن شهرها به صلح در مناطق داخلی خراسان روبه‌رو می‌شویم. سپس دوباره در مناطق خروجی خراسان به سمت آسیای میانه و جایگاه ترکان با مقاومت‌های بسیار جدی روبه‌رو می‌شویم. در بررسی تحلیلی فتح خراسان روند امور دقیقاً مطابق با مدل تحلیلی پیش می‌رود. شروع فتوح در خراسان مشخصاً از زمان عثمان بن عفان در سال ۳۰ ه.ق توسط عبدالله بن عامر بن کریز شکل می‌گیرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۹/۱)، البته پیش

از آن، عبدالله بن بدیل از راه کرمان به طبرستان آمده بود و با فتح دژهای آن این منطقه را در اختیار مسلمانان قرار داده بود گرچه این ناحیه، درگاه خراسان به شمار می‌آمد؛ اما واقعیت این است که این منطقه بیشتر ادامه کرمان به شمار می‌آمد و دروازه اصلی خراسان را در این دوره می‌بایست قهستان بدانیم. ابن عامر، احنف بن قیس را به قهستان فرستاد (طبری، ۱۳۷۵: ۲۱۵۶/۵)، وی در انجا با مقاومت سرسختانه ی مردم مواجه می شود. جمعی از ترکان هیاطله نیز در این منطقه به کمک ایرانیان آمدند (همانجا) احتمالا آنان آینده‌نگری کرده بودند و می‌دانستند که گام بعدی اعراب مسلمان به طور طبیعی برخورد با ترکان است؛ لذا پیشاپیش به کمک اهل قهستان آمدند؛ اما قهستان بعد از نبرد به عنوه گشوده شد. در سوی دیگر خراسان، در منطقه نیشابور که مرکزیت آن ابرشهر بود، اعراب با مقاومت سرسختانه دیگری روبه‌رو شدند. روایت بلاذری به خوبی میزان مقاومت و ایستادگی ایرانیان در رستاق‌های نیشابور را نشان می‌دهد. او می‌نویسد: «ابن عامر، یزید جرشى پدر سالم بن یزید را به رستاق زام از توابع نیشابور فرستاد و او آن بلده را به عنوه گشود» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۶۳-۵۶۲)، این روایت مقاومت مردم ابرشهر در برابر اعراب مسلمان را به خوبی نمایان می‌سازد. امری که مشابه آن را کم‌تر در شهرهای ایران می‌توان یافت. با سقوط ابرشهر و پایان مقاومت مردم و تسلیم شدن مرزبان آن بلد و سرانجام انعقاد قرارداد صلح با ابن عامر، گویی اراده‌ی مقاومت در سایر مناطق کاهش پیدا کرد. در طخارستان و در مرز با ترکستان، شهرها یکی یکی با پرداخت خراج و پرداخت جزیه با اعراب مسلمان صلح کردند. چنان‌که بهمنه بزرگ ابیورد نزد ابن عامر آمد و با او به ۴۰۰۰۰۰ صلح کرد. کنارنک مرزبان طوس نزد ابن عامر آمد و به ۶۰۰۰۰۰ درهم با وی صلح کرد (همان، ۵۶۴۹) ابن عامر، حاتم بن نعمان بن باهلی را به مرو فرستاد و او به هزار هزار و دویست هزار با وی صلح کرد. شاهجان مرزبان مرو نیز کس فرستاد و طلب صلح کرد. این صلح‌نامه‌ها که متن کامل آن به دست ما رسیده شبیه به سایر صلح‌نامه در این منطقه و سایر مناطق مفتوحه است.

حکایت شهرهای خراسان تقریبا تمامی به همین منوال است تا به طخارستان و مرورود و فاریاب و جوزجان می‌رسیم. به غیر از طالقان که به صلح گشوده شد، سایر شهرها بعد از جنگ و مقاومت گشوده شدند. اتفاقا برخی از خونین‌ترین جنگ‌ها در این منطقه به وقوع پیوست (همان، ۵۶۶). مناطق شمالی خراسان که در منطقه ماورالنهر هم مرز با ترکان بود، بسیار سخت فتح شدند و مردمان آن مناطق نیز بسیار دیرتر از سایر نقاط به

اسلام گرویدند. حکایت مردم بخارا و شورش‌های آن‌ها در کتاب تاریخ بخارای نرشخی به تفصیل آمده است. آن‌چه در جمع‌بندی فتح خراسان می‌توان گفت: خراسان در مقایسه با سایر ایالات ایران وضعیتی مشابه دارد، یعنی بعد از گشوده شدن مرز ایالت بقیه مناطق با سرعت بیشتری فتح شد؛ اما یک تفاوت دارد و آن هم آخرین نقطه بودن است، لذا در مرزهای این ایالت با دیگر سرزمین‌ها نوعی مقاومت وجود دارد. چرایی و دلایل آن موضوعی جداگانه است. از دلایل اقتصادی تا پیوند با بیرون مرزها و یاری غیر ایرانی‌ها و همچنین تفاوت‌های مذهبی با سایر نقاط ایران نکاتی است که می‌شود بدان‌ها پرداخت.

نتیجه‌گیری

موضوع فتوحات اعراب مسلمان در ایران گرچه به ظاهر تکراری است و در کتاب‌ها و مقالات متعدد بدان پرداخته شده است؛ اما هنوز موضوعات بسیاری برای اندیشیدن و پرسش‌های زیادی برای پاسخ دادن وجود دارد. یکی از نکات قابل توجه فهم روشمند فتوحات و ارائه‌ی آن در قالب یک الگو است. به نظر می‌رسد مقاومت در آستانه‌ی مرز، الگویی است که تا حدودی وضعیت پیشرفت اعراب مسلمان در ایران را نشان می‌دهد. تقسیم هشتگانه ایران تا حدودی مرزهای موجود بین ایالات را نشان می‌دهد. اعراب در آستانه ورود به هر ایالت در مرز آن ایالت با مقاومت روبرو می‌شدند؛ اما بعد از فرو ریختن مرز و در هم شکستن مقاومت نظامیان تقریباً بقیه مناطق با کم‌ترین مقاومت گشوده گشته‌اند. بیش‌تر در قالب صلح‌نامه‌هایی مشابه و با تغییرات در اعداد و ارقام و برخی موضوعات جزئی با مهاجمان صلح کرده‌اند. این مقاله تلاشی برای نشان دادن این الگوی فتوح در ایران بود. البته طولانی شدن مطلب، مانع ارائه جداول فتح شهرها گردید، ولی مانعی نبود تا نتیجه‌گیری نهایی ارائه گردد.

فهرست منابع و مآخذ

- ابن اثیر، عز الدین علی (۱۳۷۱). *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*. ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن الفقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (۱۳۴۹). *ترجمه مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)*، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن بلخی (۱۳۷۴). *فارسنامه ابن بلخی*، توضیح و تشحیه منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۵). *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۰). *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اصطخری، ابوسعحاق ابراهیم (۱۳۶۸). *مسالك و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلاذری، أحمد بن یحیی (۱۳۳۷). *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۳). *تاریخنامه طبری*، تحقیق محمد روشن، تهران: جلد ۱ و ۲ سروش، جلد ۳، ۴، ۵، البرز.
- الحموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵). *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود (۱۳۷۱). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۶۱). *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبد الملک قمی (در ۸۰۵)، تحقیق سید جلال الدین تهرانی، تهران: توس.
- کوفی، ابن اعثم (۱۳۷۲). *الفتوح*، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی (ق ۶)، تحقیق غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- کولسنیکف آ. ای. (۱۳۸۹). *ایران در آستانه‌ی سقوط ساسانیان*، ویراستار ن.و. پیگولوفسکایا، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: کند و کاو.
- گردیزی، ابو سعید عبد الحی بن ضحاک ابن محمود (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*، تحقیق عبدالحسین نوایی، چ سوم، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین (۱۳۷۴). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین (۱۳۶۵). *التنبیه و الإشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح (۱۳۷۱). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.